

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

شعر از: هوشنگ ابتهاج

فرستنده: هوادار پورتال

۲۷ جنوری ۲۰۱۳

دیرست گالیا!

در گوش من فسانه دلدادگی مخوان!
دیگر ز من ترانه شوریدگی نخواه!
دیرست گالیا! به ره افتاد کاروان
عشق من و تو؟ این هم حکایتی است
اما در این زمانه که درمانده هر کسی
از بهر نان شب
دیگر برای عشق و حکایت مجال نیست
شاد و شکفته در شب جشن تولدت
تو بیست شمع خواهی افروخت تابناک
امشب هزار دختر همسال تو ولی
خوابیده اند گرسنه و لخت روی خاک
زیباست رقص و ناز سرانگشت های تو
بر پرده های ساز
اما هزار دختر بافنده این زمان
با چرک و خون زخم سرانگشت هایشان
جان می کنند در قفس تنگ کارگاه
از بهر دستمزد حقیری که بیش از آن
پرتاب می کنی تو به دامن یک گدا
وین فرش هفت رنگ که پامال رقص توست
از خون و زندگانی انسان گرفته رنگ
در تار و پود هر خط و خالش، هزار رنج
در آب و رنگ هر گل و برگش، هزار ننگ

اینجا به خاک خفته هزار آرزوی پاک
اینجا به باد رفته هزار آتش جوان
دست هزار کودک شیرین بی گناه
چشم هزار دختر بیمار ناتوان ...
دیربست گالیا!
هنگام بوسه و غزل عاشقانه نیست
هر چیز رنگ آتش و خون دارد این زمان
هنگامه رهایی لبها و دست هاست
عصیان زندگی است
در روی من مخند!
شیرینی نگاه تو بر من حرام باد!
بر من حرام باد از این پس شراب و عشق!
بر من حرام باد تپشهای قلب شاد!
یاران من به بند،
در دخمه های تیره و غمناک باغشاه
در عزلت تب آور تبعیدگاه خارک
در هر کنار و گوشه این دوزخ سیاه
زودست گالیا!
در من فسانه دلدادگی مخوان!
اکنون ز من ترانه شوریدگی مخواه!
زودست گالیا! نرسیدست کاروان ...
روزی که بازوان بلورین صبحدم
برداشت تیغ و پرده تاریک شب شکافت،
روزی که آفتاب
از هر دریچه تافت،
روزی که گونه و لب یاران همنبرد
رنگ نشاط و خنده گمگشته بازیافت،
من نیز باز خواهم گردید آن زمان
سوی ترانه ها و غزلها و بوسه ها
سوی بهارهای دل انگیز گل فشان
سوی تو،
عشق من